

انتقاد کتاب

## (شعر نو از آغاز تا امروز)

نشریه بنگاه فرانکلین

انتشار متن نامه و قصیده شیوای آقای فریدون توللی در گرامی مجله وحید ، ناشی از تأثر خاطر این شاعر گرانقدر درباره مندرجات کتاب (شعر نو از آغاز تا امروز) تألیف آقای محمد حقوقی و انعکاس و چاپ مجدد آن در شماره نوزدهم ۵۲ مجله ماهانه نکین و پاسخ آقای حقوقی (بنظم و نشر) در ماهنامه مذکور و محاوره و مناقشه ایشان درباره شعر نو و بنیانگذار آن ، نمایوشیخ مرابرن آن داشت تا کتاب نامبرده را از آغاز تا انجام بخوانم و در صورت لزوم به اظهار نظر پردازم. ناه و قصیده آقای توللی ، همانطور که از ادیبی نجیب انتظار می رفت ، مؤدبانه و در عین حال مانند بیشتر آثار نظم و نثر این شاعر پرشور ، منطقی قاطع و رسا بود و با همه ایجاز و اختصارش ، روشنگر بسیاری از مسائل و اسراری ناگفتنی ، که همگان را وقوف بر رازها

و رموز چاپ چنین کتبی میسر نیست.

و پاسخ آقای حقوقی هم متأسفانه دور از ادب و آداب سخنرانی و چون همه‌ی آنان که در مقابل حرف حساب و منطقی، درمانده و عاجزند، سفسطه بود و مقداری دشنام و ناسزا بطوریکه سابقه‌ی این موضوع جنجالی را در حدود سال ۱۳۳۰ یعنی بیست سال پیش و گفتگو و جبهه بندی شاعران نو - پرداز و سخن گستران کلاسیک و اشعار و گفتاری که طرفین در رد مکتب مخالف در مجلات و روزنامه های آن زمان منتشر می کردند، در خاطره ها زنده کرد.

قبل از ورود باصل مطلب، بتوضیح این نکته ناگزیریم که اینجانب ۵۰ درصد صادرات شعری مکرر و مهوع انجمن ادبی نشینان مرکز و توابع را از نظر ارزش ادبی، در ردیف اشعار بی معنی و نامفهوم و مزخرف موج نویها می دانم.

بنابراین آنانکه از حالا چماق تکفیر را برای کوبیدن من بالا برده اند بی زحمت پائین بیاورند که: انک کهنه پرستی به من نمی چسبد! و اصولاً از نظر من، هر اثری که فاقد جوهر شعر و گوهر ابتکار باشد، بی ارزش است ...

باری، آن روزها آقای ابراهیم صهبا، گرامی شاعر مدیحه گوی و بدیبه سرای مشهور، برخلاف امروز که بی طرفی و سکوت اختیار کرده اند، در صف مخالفین شعر نو بودند و عقائد و نظراتشان را این گونه ابراز می فرمودند:

مد شده این روزها مکتب نو ساختن

شهرتی اندوختن گردنی افراختن

گاه ز جیغ بنگش گاه ز هذیان سبز  
 پرت و پلائی خنک وصل به هم ساختن  
 چننه چو خالی بود پاک ز مضمون نو  
 هر طرف از شعر نو ولوله انداختن  
 من چکنم گر ترا ذوق خداداد نیست  
 چند بر وی ادب خنجر کین آختن ؟  
 گر بود این شعر نو ای بحال هنر  
 سوختن این شعر را به بود از ساختن

و نیز در این سنگر بود که محقق و شاعری گرانقدر و گوشه گیر، عزیزی  
 برایگان از دست رفته و در خاک آشیان گزیده (مرحوم پرتویضائی) که با همه  
 پایه و مایهٔ ادبی و احترام و اجتنابی که از برخورد با این مسائل داشت ،  
 چون با توهمین‌های رکیک و زندهٔ نوپردازان بشاعران قدیم و نفی و تحفظه  
 میراث ادبی کهن از طرف آنان مواجه شد، به یکباره طاقش طاق و تحملش  
 از دست رفت ، مردانه پای بمیدان نهاد و با یک قصیدهٔ کوبنده و قاطع ، آن  
 هم چنان که خود درسطور آخر میگوید، فقط برای یکبار گفت و هشدار داد و  
 گذشت :

هان ای سخنوران که بخوابید یکسره  
 کار سخن کشید به تقلید و مسخره  
 چونین که خفته‌اید شما بس نمانده است  
 کاخ ادب کنند مبدل به مقبره  
 کاین کاخ اگر نه رو بخرابی است از چه روی  
 جندش نشسته نوحه گر اندر به کنگره

## گوئی شب‌است و مرغان در آشیان بخواب

میدان تهی است از پی جولان شب پر

دم در کشیده بلبل و زاغ است در نعیم

خاموش گشته طوطی و گویاست ز نجره

یک مشت خصم پیشه‌ی کج فهم بی هنر

جستند ره به کالبد نظم چون خوره

خوردند حکم و قاعده و وزن و قافیه

لفظ است و معنی آیدون اندر مخاطره

بر خاک ریخت آبروی شعر پارسی

از این گروه بیهده پندار مسخره

چوپان به کار خویش و بود گرگ در تلاش

تا با کدام حیله مکد خون این بره

زد راه طبع تازه جوانان مستعد

این کهنه راهزن به سخن های ناسره

اغلو طه ای سه چار رها کرد در میان

با نام شعر نو! که بر او لعنت فره

در کار گیج کردن خلق است و جای آورد

در بزم ، بنگ مقلطه سوزد به مجمره

ای حارثان ملک بلاغت نشسته آید

اندر حصار خویش و سخن در محاصره

تا چند در مقام تماشا نشسته آید

تا کی نظاره بر سر این زشت منظره ؟

گوئید میهمان زمانند و غافلید

کاین میهمان کرسنه‌ی طامع و شره

با دست دیگر است در این خانه پایدار

چون مار، گردخوان سخن بسته‌چنبره

من گفتم و گذشتم اندیشه‌ای کنید

زان پیشتر که خصم کند کار یکسره

در آن زمان از طرف بعضی از دست‌اندرکاران شعر (وسیاست) که به هر حال دارای تجربه و اطلاعات وسیع‌تری بودند، این مسئله مطرح بود که بعضی از مبلغین و سردمداران شعر نو، مستقیم و غیرمستقیم، آگاه یا ناآگاه ایادی استعمارند و بر پایه تشویق آنان استوار! و من در باطن، این تهمتها را بایشان روا نمیدانستم و بآن معترض بودم و فکر میکردم که انگیزه اینان بیشتر حسادت و تنگ نظری است و بنابراین فاقد معیار و مأخذ صحیح و دور از اندیشه‌ای منطقی... اما رفته رفته گذشت زمان و بدست آمدن نتایج تجربی و مشاهدات عینی بخصوص مطالعه کتاب (شعر نو از آغاز تا امروز) نوشته آقای محمد حقوقی، افکار موافقم را باگردانندگان این گروه عوض و ناگزیر با آقای فریدون توللی، شاعر بلند پایه و گرانمایه این روزگار، مردی وارد به ریزه کاریها و ظرائف سیاست‌های استعماری، آن ارائه دهندگان الگوهای خاص و حساب شده فرهنگی و به عبارت صحیح‌تر (بی فرهنگی) همداستان شدم که درباره چاپ کتاب‌هایی از ابن قییل گفت «دشمن را ستون پنجم بنا انجم بر ایراست و پخانه اندر!» و نیز هم‌آننگ یکی از مدافعین سرسخت شعر نو آقای رضا براهنی که در یکی از شماره‌های اخیر مجله فردوسی متعجبانه سؤال می‌کند:

چرا از اول جلسات شعرخوانی شاعران نوپرداز در انجمن‌های فرهنگی

بیگانگان تشکیل میشد؟ (و میشود!) و در تعیین این مطلب توجه خواننده وحید را معطوف میکنم بکتاب (شعر نو از آغاز تا امروز) نشریهٔ بنگاه فرانکلین و دفاع سرسخانه آقای حقوقی از نیما و طاهره صفارزاده و نادیده گرفتن و هیچ شمردن آثار ارزشمندی از شاعرانی نوپرداز و سپس ارائه شواهدی چون (خانهام ابری است یکسره روی زمین ابری است با آن!) از نیما یوشیج و سفر اول خانم صفارزاده با اشعاری! از این دست: (بوی سوختن عود، بوی عود را شنیده بودم - بوی سوختن استخوان و عود رانه - دیروز بردوش آدمی اراپه ای را دیدم - بارش مهاراجه و بانو - گفتم لاله‌الاهو!) و (مادر مسیزها رزمزمرده - مسیزها رمز گفت - آدم در مرگ مادرش - بهی باید کارت بنویسد - هی باید تلفن جواب دهد - من قاقا را روی قالی پر تاب کردم!) و (ومن در شعر سال دو هزار از ملای خودم اسم بردم که حافظ را با سرفه‌های مسلول درس می‌داد - گونه‌های سرخ مر امی بوسید و هر صبح شنبه یکدانه انجیر زیر زبانم میگذاشت کاظم میگفت: انجیر کالیفرنیا بی مزه است! ...)) را بعنوان نمونه عالی‌ترین شاهکار شعر معاصر! و شما بردارید کتاب را و بخوانید دست آخر تفسیرهای عجیب و ستایش انگیز مؤلف آن را از این دو شعر ملاحظه کنید که می‌گوید عمیق‌ترین و والاترین شعری است که تا بحال سروده شده و نظیر این‌ها را هیچوقت کسی نخواهد توانست در ایران (و دردنیا) خلق کند! و من این‌جا با کمال صراحت می‌گویم این دو شعر ساده‌ترین و ابتدائی‌ترین شعری است - (اگر بتوانیم عنوان شعر رویشان بگذاریم) که اگر نام گویند گانش در پائین و بالای آن‌ها نبود فکر می‌کردیم (خانهام ابری است) - نیما از يك طفل دبستانی یا جوجه شاعری نوپرداز است و (سفر اول) صفارزاده هذبان يك مغز تب‌آلود است که در حالت خواب یابی وزنی از کلکته بسانفرانسیسکو و از قطب شمال بقطب جنوب طی الارض می‌کند و شما اگر ده‌ها بار امثال این قطعات

را بخوانید چیزی از آن نخواهید فهمید . نه زیباست اقلاً از نظر کلام و فرم و قالب ، نه دارای مفهوم و محتوایی عمیق ، حتی وقتی می‌خواهد اظهار لحنیه سیاسی کند حرفش در سطح نازل‌ترین تفسیرهای سیاسی روزنامه ها هم نیست .

تفسیرهای حقوقی هم گذشته از این که بفهم این قطعات کمکی نمیکند بر اشکال کار می‌افزاید.

خوب ، اولاً مورچه چیست که کله پاچه‌اش باشد ثانیاً بیله دیگک بیله چغندر، آن شعر ابایستی تفسیرش هم این میبود جنبهٔ تأسف آور قضیه تصفیه حساب غرض آلود آقای حقوقی با یکی از بهترین و پیشروترین شاعران زمان ما ، آقای فریدون توللی است که در چندجای کتاب بچشم می‌خورد و از آن طرف دخالت مسائل عاطفی در بزرگداشت شاعرهای دیگر است که پنه به آب داده و سروصدای همه را در آورده است تا آن جایی که نویسنده ژرف بین و آزاداندیشی چون آقای عنبرضا میبیدی ضمن مصاحبه ای در مجله امید ایران شماره ۹۴۹ گریزی بچاپ این کتاب زده و چنین می‌گوید:

«آقای حقوقی پنجاه سال شعر فارسی را با يك تحقیق هفت هشت روزه ماست مالی کرده است ، مطالعه در مورد نیم قرن شعر فارسی ، آن هم شعری که با عظیمترین تحولات تاریخی خود روبرو بوده است به ده یا بیست سال تتبع و ممارست و دقت احتیاج دارد در عرض همین دهه گذشته شعرهای تمام عیار کاملی را در نشریات به چاپ رسانده اند که جای اکثرشان در جنگ پنجاه سال شعر فارسی خالی است.

این سرسری گرفتن‌ها اگر خیانت نباشد بی انصافی است. شاید آن انتشاراتی معلوم الحال که در ولادت این جنگ سهم مالی داشته از این گونه تحریفات بدش نیاید ولی جناب حقوقی چرا؟ ..»

ایشان و نقد بنویسانی چون ایشان چه ید طولانی دارند در فراکسیون بازی و دسته‌سازی و ادبیات برایشان يك نردبان است . آقای حقوقی که هنوز قادر نیست شعر ماسا چوستی را از شعر فارسی تمیز و تشخیص دهد ، چطور به بررسی هیجده هزار روز شعر معاصر ایران پرداخته است ؟؟) و پرویز خائفی شاعر نوپرداز در شماره سوم اردیبهشت ۵۲ همان مجله می گوید : ( اکثر اشعار انتخابی آقای حقوقی روی دوستی‌ها و میهمانی‌ها و کافه‌ها و مسائلی از این قبیل است و نمی‌تواند نشان دهنده شعر امروز باشد ) و ( چرا ارزشها باید فدای خصوصیت‌ها شود ؟ ) .

با توجه به این نکته که هر هنرمندی اعم از شاعر و نقاش و موسیقی - دان آثار خوب و متوسط و حتی بد دارد کما اینکه در کلام خدا هم : کی بود تبت پیدا مانند یا ارض ابلنی ... بایستی به مؤلف این کتاب گفت : عزیز شما که می‌خواستید شعری از نیما تفسیر کنید چرا اقلما مانند آقای براهنی ( میتر اودمتهاب ) یا آثار با ارزش او را انتخاب نکردید ؟ سفسطه بازی هم حدی دارد. شما می‌گوئید ( که این فقط اوست ، نیما ، که اینچنین می‌گوید و نه هیچ شاعر دیگر ! ) و من می‌گویم شعر ( خانه‌ام ابری است ) نیما جمله‌ای است مصطلح و متداول بین مردم که از طرفی وقتی آسمان ابری است می‌گویند : هوا ابری است و از طرف دیگر وقتی اوضاع زمان از لحاظ سیاسی و اجتماعی و غیره ناجور است یا در مسائل خصوصی ممکن است خیطی پیش آید ، همین جمله ابهام‌آمیز ( هوا ابری است ) را به کار می‌برند .

بنابر این وقتی شاعر می‌گوید ، خانه‌ام ابری است تخم دو زرده‌ای نکرده که شما درباره آن اینقدر غلو کنید. می‌دانید معنی این کارها چیست؟ آقای حقوقی و مؤسسه متبوعه‌اش به زبان فارسی سره ! هشدار می‌دهند که : ایها الناس ، بیهود زحمت نکشید در خلق شاهکارهای شعری ، آثار کسی از



شما می‌تواند به وسیله يك بنگاه رسمی ومهر تأیید خورده چاپ و حتی مورد تفسیر آنچنانی قرارگیرد که در حدود (خانها مابری است) و (سفر اول) باشد .

بگذریم ، من نمی‌خواهم نمونه‌ای از آثار با ارزش و پرمغز شاعران و شاعرهای نوپرداز این زمان که مؤلف کتاب از آنها سرسری گذشته و نادیده گرفته‌اند خشمشان اراغه دهم چون بیم آنست که تمام این حرفها را به حساب خصوصی ام بگذارند درحالی که خود ایشان خیلی بهتر از من می‌دانند ، چه شعرهایی را می‌بایستی انتخاب می‌کردند و نکردند و من متأسف از اینهمه ضعف و نارسائی عمدی اندیشه کسانی مانند مؤلف این کتاب که می‌توانند دور از این بازیها و صحنه‌سازيها هم شاعری نیکدام و نام‌آور باشند ، با اینکه خیلی کم و بندرت شعر می‌گویم ونمی‌گویم مگر اینکه انگیزه‌ای در کار باشد و دوستدار این فکر مرحوم کسروی محقق و دانشمند ایرانم که در جزوه (حافظ چه می‌گوید ؟ ) گفت : «ما منکر شعر نیستیم ونمی‌گوئیم شعر نباشد ، سخن سخن است وسخن باید تابع نیاز باشد . کسی اگر مطلبی دارد می‌خواهد آنرا بشعر بگوید ، ما ایرادی به او نخواهیم داشت . ایراد ما به آن است که کسی بی‌آنکه مطلبی باشد ، تنها به نام آنکه شعری بسازد به آن پردازد ..» و اگر از مطلب زیاد دور نشویم می‌توانیم نام آقایان دکتر رعدی و توللی و اخوان و غیره را در صدر فهرست چند نفر شاعران ارجمند و عزیزانی که مطلبی دارند و شعر می‌گویند و نیز نویسندگانی از این مرزوبوم را بعنوان نمونه شاهد بیاوریم که از ایشان مقالاتی خوانده‌ایم ، گرچه به صورت نشر است اما از نظر زیبایی و لطافت و انسجام و ظرافت و رعایت اصول و قواعد سخن‌سرایی با شعر پهلو می‌زند و جوهر سیال و جادویی شعر در آنها جاری

و بارقه تمهد و مسئولیت ادبی و اجتماعی از آنها ساطع است و از بهترین سادرات شعری بعضی از به اصطلاح یکه تازان و جاودانگان ! عرصه شاعری سبق می برد .

باری ، در تأیید سخنان گهربار آقای توللی شعرکی گفته ام به زبان نوپردازان اما نه نامفهوم مانند آنان و نه به قصد توهین ، بلکه به نیت تنبیه و به امید اینکه شاید به خود آیند و خویشتن را اینسان نیالیند و خدمت آقای مدیر مجله تقدیم می کنم که اگر صلاح دانستند همه آنرا و گرنه دو سه خطی ( اگرچه شیر بی یال و دم و اشکم خواهد شد ) به نظر خوانندگان نکته سنج و حید برسانند که : عاقلان را اشارتی کافی است .

گیرم که آنان بابال زرین تا کهکشانهایت کشاندند درمقدمت  
کله فشانند

پاداش نامردیت برعرشت نشانند

وقتی روا شد کامشان دست از تو شستند  
وقتی که پایان گشت بازی با این فضای خالی زیرین چه سازی ؟  
ای آدم بر خود نهاده نام شاعر !

گیرم که گردآلود فقری ، شاعری گو

شرم آیدت باید برچشمه‌ی خورشید هم دامن کنی تر (۱)

و برای حسن ختام این مقاله ، بسیار بسیار بجاست نقل جملاتی از کتاب آقای حقوقی که حقیقتی دردناک و عبرت آور است برای خود ایشان و آن دو سه نفر به اصطلاح شاعر و قلمزنی که به منظور خیلی ساده و مثل آب خوردن ارزش ادبیات کهن ، تنها نشان زنده و فخر آفرین پارسی را صفر

می‌دانند و یکجا شاعران و اندیشمندان بزرگی چون سعدی و خیام و نظامی و فردوسی را بی‌ارزش قلمداد می‌کنند، که این جملات را بخوانند و درست موقعیت خود را در عالم شعر و شاعری بسنجند و قشنگ جاودانگی! خود را احساس کنند. این جملات از زبان کسی است که برای اثبات سخنانش در کتابی ۵۰۰ صفحه‌ای گریبان دریده است. بخوانید و تناقص آشکار را ببینید و کیف کنید که اگر دو کلمه حرف حساب در این کتاب گفته شده همین است و بس... مؤلف کتاب (شعر نو از آغاز تا امروز) در صفحه ۶۱ با تحسیر و تأثر چنین می‌گوید:

«و این، برآستی جای تأسف است. تأسف از این نظر که عمر شاعری بسیاری از اینان فقط ده سال ادامه یابد. ده سال، در مقابل چندین قرن عمر فردوسی، خیام، مولوی، سعدی، حافظ، و ما چه ناتوانیم که حتی تانیمه های عمر دوام نیاوردیم. و چه غافل که در آغاز شاعری خود مرده ایم و ندانسته ایم.»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی  
امین الله رشیدی

۱- مضمون از این شعر حافظ:

گرچه گرد آلودم، شرم باد از همتم

گر به آب چشمه‌ی خورشید دامن تر کنم